

دوفصلنامه علمی مطالعات قدرت نرم، سال دهم، شماره اول (پیاپی ۲۲)، بهار و تابستان ۱۳۹۹

صص ۱۸۰-۱۴۷

همه گیری کرونا، قدرت نرم و تحول در دستور کار سیاست جهانی

DOR:20.1001.1.23225580.1399.10.1.5.6

نوع مقاله: پژوهشی

ابراهیم آقامحمدی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۰۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۵

چکیده

این مقاله بر مبنای روش واکاوی توصیفی و پژوهش انگاری تحلیلی روی جنبه های ارتباطی - اطلاعاتی تنش های ژئوپلیتیکی تمرکز کرده و به همین منظور مورد روسیه را در زمینه جنگ اطلاعاتی انتخاب می کند. سوال اساسی این مقاله این است که غرب چگونه و از طریق چه ابزارهایی روس هراسی را در گفتمان آکادمیک علوم اجتماعی روسی و غیر روسی گسترش داده است؟ بستر تحلیلی این مقاله نظریات برخی از ایدئولوگ ها و اندیشمندان روسی است و فرضیه اساسی این مقاله این است که غرب از طریق شش حوزه موضوعی - روایت محور توانسته است جنگ اطلاعاتی موفق را بر علیه روسیه مدیریت کند و از این طریق روس هراسی را در فضای آکادمیک گسترش دهد. هدف اساسی این مقاله تجزیه و تحلیل روایت ها و نزاع های اطلاعاتی و ایدئولوژیک غرب بر علیه روسیه در گفتمان آکادمیک این کشور بر مبنای روایتهای متضاد و پارادکس های ایدئولوژیک - ژئوپلیتیکی است. بر همین اساس در گفتمان نخبگان و ایدئولوگ های روسی، روسیه در اکثر مواقع قربانی اصلی غرب در جنگ اطلاعاتی - رسانه ای بوده است و بر همین مبنای امروزه نیز روسیه سعی می کند تا با طراحی یک نگاه و روایت جدید ایدئولوژیک و گسترش نفوذ رسانه ای - اطلاعات محور در برابر ایالات متحده، به مقابله به مثل و موازنه با غرب پردازد، هر چند توان و ظرفیت روسیه در این زمینه در برابر غرب محدود بوده است.

واژه گان کلیدی: سیاست جهانی، همه گیری، کرونا، دیپلماسی، قدرت نرم، نظام بین الملل.

۱- استادیار روابط بین الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه اراک، استان مرکزی، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

تاکنون موضوعات متنوعی در دستور کار سیاست جهانی قرار گرفته‌اند؛ آنها موضوعات مبرم و مهمی هستند که به صورت روزانه در صدر اخبار رسانه‌ها قرار دارند و بر زندگی اکثر مردم جهان تاثیر می‌گذارند و جوهره اصلی سیاست جهانی را تشکیل می‌دهند. اهمیت این موضوعات در دوره‌های مختلف می‌تواند متفاوت باشد و ممکن است که برخی از آنها در یک دوره زمانی از دستور کار خارج شوند و موضوعات دیگری، که روابط بین‌الملل را به خود معطوف کرده است، جای آنها را بگیرند. برخی از این موضوعات مانند گسترش سلاح‌های هسته‌ای این خطر را دارند که ممکن است باعث شکل‌گیری فاجعه جهانی شوند و به همین مناسبت در صدر موضوعات سیاست جهانی قرار می‌گیرند، در حالی که موضوعات دیگری مانند محیط‌زیست و یا توسعه و فقر نوع دیگری از مشکلات را پیش روی جامعه جهانی قرار می‌دهند که شاید، بدلیل نداشتن خطر فوری، محور اصلی سیاست جهانی قرار نگیرند.

برای کسانی که خواهان درک و فهم روابط بین‌الملل هستند هر موضوع سیاست جهان جالب توجه است، اما فهم یک مساله فراتر از دانستن واقعیت‌ها و ویژگی‌های مرتبط با آن است. با این وجود، نفس دانستن یک مساله و شناخت ویژگی‌های مرتبط با آن مهم است، همان‌طور که فهم و درک بستر و زمینه‌های آن نیز ضروری است. بخشی از این زمینه و بستر بین‌المللی ارتباط مستقیمی با مقطع تاریخی دارد و بخشی دیگر، از منظر تحلیلی، حوزه یا قلمروی است که مساله در آن قرار می‌گیرد و به آن معنا می‌بخشد. (ویت، اسمیت و لیتل، ۱۳۸۱: ۱۷-۱۸) به عنوان مثال مساله محیط زیست به لحاظ مقطع تاریخی در قرن بیستم و به لحاظ قلمرو هنگامی که سراسر جهان را به خود معطوف کرد، در دستور کار

سیاست جهانی قرار گرفت. می‌توان گفت که نه تنها فراز و فرود مسایل در دستور کار بین‌المللی، معطوف به علل و عوامل خاصی است، بلکه مهمتر از آن این مسایل معمولاً نشان دهنده یک جنبه از مشکل دائمی یا مجموعه مشکلاتی است که سیاست جهان با آن مواجه می‌شود. به زعم جوزف نای قرن حاضر، در دو دهه گذشته، شاهد سه بحران بوده‌است؛ حملات تروریستی یازده سپتامبر تعداد زیادی را نکشت، اما به دلیل شوک و وحشتی که ایجاد کرد تأثیرات عمیقی را بر جای گذاشت. بعد از این حادثه، سیاست خارجی آمریکا مسیری را طی کرد که منجر به جنگ‌های طولانی در افغانستان و عراق شد. شوک دوم بحران مالی سال ۲۰۰۸ است که جهان را با رکودی بزرگ روبرو ساخت. این اتفاق خود به خود موجب رشد عوام‌گرایی در دموکراسی‌های غربی شد و جنبش‌های خودکامه را در بسیاری از کشورها تقویت کرد. بسته تحریک سریع و گسترده اقتصادی چین، در مقابل واکنش دیر هنگام غرب، باعث شد بسیاری پیش‌بینی کنند که چین در مسیر رسیدن به رهبری اقتصاد جهان است. بحران سوم همه‌گیری کرونا است که موجب شکل‌گیری پاسخ‌های اولیه مملو از اشتباه شده است. (نای، ۲۰۲۰: ۱-۳)

گسترش بیماری‌ها موضوعی است که به ندرت در دستور کار بین‌المللی قرار گرفته‌است. اما اکنون منبع عمده نگرانی دولت‌ها همه‌گیری کرونا است. با وجود این، دولت‌ها از تصمیم‌گیری قاطع در مورد این بحران اکراه دارند. این بی‌میلی و نارضایتی از یک سو از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که شواهد علمی مربوط به ماهیت و حجم بسیاری از مسایل مربوط به آن همچنان مورد مناقشه است و از سوی دیگر موضوع تعارض منافع امکان حصول اجماع جهانی را در این رابطه پیچیده‌تر کرده‌است. تعارضاتی که به رغم وجود حساسیت‌ها و آسیب‌پذیری‌های مشترک، همچنان موجب شکاف میان دولت‌ها

شده است. در عین حال این اندیشه نیز در حال تقویت است که نادیده گرفتن رویدادهای ناخوشایندی همچون همه‌گیری کرونا، که از مرزهای کشورها عبور می‌کند، برای دولت‌ها بیش از پیش دشوار شده است، چرا که اکنون در دوره‌ای هستیم که می‌توان رویدادهای هر نقطه از جهان را بلافاصله در نقاط دیگر مشاهده نمود و تاثیرات اجتناب‌ناپذیر آن را لمس کرد. بر این اساس، سوال پژوهش حاضر این است که: آیا همه‌گیری کرونا می‌تواند در دستورکار سیاست جهانی قرار گرفته و به عنوان یکی از مسایل نرم سیاست جهانی محسوب شود؟ در پاسخ به سوال مذکور چنین فرض می‌شود که: اگر چه همه‌گیری کرونا جامعه جهانی را به شدت تحت تاثیر قرار داده است، اما هنوز واجد شرایط لازم برای قرار گرفتن در دستورکار سیاست جهانی نیست و این بستگی به میزان تاثیرگذاری، تداوم و واکنش‌های دیپلماتیک قابل ملاحظه نظام بین‌الملل به این پدیده دارد. لذا هدف پژوهش حاضر بررسی امکان و یا عدم امکان طرح همه‌گیری -کرونا- به عنوان دستورکار سیاست جهانی و ارزیابی وضعیت پس از آن می‌باشد. ابتدا در یک چارچوب نظری به چگونگی تعیین موضوعات در دستورکار سیاست جهانی و گونه‌شناسی آنها پرداخته می‌شود، سپس همه‌گیری کرونا به عنوان یک مساله نرم بین‌المللی مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت امکان تحول در دستورکار سیاست جهانی با توجه به تحولات اخیر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱. چارچوب نظری - ماهیت دستورکار سیاست جهانی

عوامل مختلفی در قرارگرفتن یک موضوع در دستورکار سیاست جهانی تاثیرگذار هستند که اگر بخواهیم به صورت تک بعدی به آن‌ها نگاه کنیم دچار تقلیل‌گرایی خواهیم شد. اگرچه نیاز به یادآوری نیست که مفروضاتی که هرکس درباره سیاست جهانی دارد،

عمیقا روی نگرش و نظریه‌پردازی وی برای تبیین وقایع تاثیرگذار است. لذا برای درک واقعیت سیاست جهان معاصر به اقامه چندین مدل و یا ابزار فکری متفاوت و احتمالا مکمل نیاز است. علاوه بر این ضروری است تا دریابیم که هر یک از این مدل‌ها، به احتمال قوی، در چه شرایطی موجب پیش‌بینی‌های دقیق و تبیین‌های رضایت‌بخش خواهند بود. همچنان که کارل دویچ و همکارانش بر این باورند که «رمز فهمیدن در این نهفته است که بدانیم برای تحلیل یک وضعیت چه رویکرد و یا رویکردهایی را به کار بندیم. زیرا ما هرگز چاره‌ای جز تحلیل دقیق وضعیت‌های واقعی نخواهیم داشت». (دویچ و دیگران، ۱۳۷۵: ۹۴۱-۹۶۸)

از نظر وایت، اسمیت و لیتل معمولا مجموعه متفاوتی از مسایل در زمان‌های مختلف و اشکال گوناگون ظهور می‌کنند که بعضا زمینه یا وضعیت بین‌المللی تعیین کننده آنهاست. در اینکه یک مساله چرا، چه وقت و چگونه ظهور می‌کند، عوامل مختلفی دخیل هستند که باید مورد کندوکاو و بررسی قرار گیرد. (وایت، اسمیت و لیتل، ۱۳۸۱: ۱۷)

محتوای دستور کار سیاست جهان در هیچ لحظه و زمانی تصادفی و بدون برنامه‌ریزی نیست و زمینه‌های سیاسی می‌تواند در قرار گرفتن یک مساله در دستور کار بین‌المللی تاثیرگذار باشد. همه بازیگران شرکت کننده در سیاست جهان اساسا بازیگران سیاسی هستند که باید از منافع خود دفاع کنند و آنها را به پیش ببرند. تفکیک منافع این رقبا در سطح جهانی تعریفی از چستی سیاست جهان به دست می‌دهد. گرچه نظریه‌پردازان درباره چگونگی ساخت قدرت وحدت نظر ندارند، اما عموما یک ساختار قدرت در سیاست جهان وجود دارد که از بازتاب این ساختار در دستور کار بین‌المللی، گستره و نوع مسایل مطرح شده در این دستور کار و نحوه شکل‌گیری مسایل نباید شگفت‌زده شد. (وایت، اسمیت و

لیتل، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۰) لذا یکی از شاخصه‌های شناخت دستورکار سیاست جهانی، درک ساختار قدرت و فرایندهای سیاسی ناشی از آن در نظام بین‌الملل است. به عنوان نمونه با فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی، ساختار نظام بین‌الملل با تغییراتی روبرو شد. تغییر در ساختار نظام بین‌الملل، موجب تغییر در فرایندهای نظام بین‌الملل می‌شود و به تبع آنها، موضوعات مورد توجه دولت‌ها نیز تغییر می‌کند. لذا براساس اینکه قائل به چه نظامی باشیم و از چه رهیافتی برای تبیین آن بهره گرفته شود، منطق رفتاری و تحلیلی متغیر خواهد بود. به عنوان مثال ساموئل هانتینگتون در مقاله «امریکا: ابرقدرت تنها؛ گذار از نظام تک چندقطبی» به دنبال ارائه این نظریه است که سیاست‌های جهانی از نظام دوقطبی دوران جنگ سرد و از مرحله چندقطبی پس از جنگ سرد، که اوج آن جنگ خلیج فارس بود، عبور کرده و اکنون پیش از آنکه به واقع وارد دوران چندقطبی قرن بیست و یکم شود، در حال گذار از یکی دو دهه دوران تک چندقطبی است. در این دوران امریکا دیگر تنها ابرقدرت نیست، بلکه قدرت‌های بزرگ دیگری نیز وجود دارند که امریکا در حل و فصل مسائل جهانی ناگزیر از جلب همکاری و مشارکت آنها است. نظام تک چندقطبی، اشاره به ساختاری دارد که در آن یک ابرقدرت و چند قدرت بزرگ، ساختار توزیع قدرت را شکل می‌دهند. در چنین نظامی، ابرقدرت تنها کشوری است که در همه ابعاد قدرت اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک، ایدئولوژیک، تکنولوژیک و فرهنگی دست بالا را دارد و از توانایی و امکانات لازم برای پاسداری از منافع خود تقریباً در سراسر جهان برخوردار است. در سطحی دیگر چند قدرت عمده (چین، اتحادیه اروپا، ژاپن و روسیه) قرار دارند که تنها ابعادی از قدرت را در اختیار دارند. این قدرت‌ها بر بخشی از نظام بین‌الملل مسلط هستند،

بی‌آنکه بتوانند منافع و قابلیت‌های خود را در کل نظام بین‌الملل گسترش دهند. (دهشیری و گلستان، ۱۳۹۵: ۸۱-۸۲) از سوی دیگر شاید تحولی که در ماهیت قدرت در نظام بین‌الملل رخ می‌دهد نیز در تحول دستور کار سیاست جهانی بی‌تأثیر نباشد و ارزیابی آن به ما در شناخت بهتر ابعاد مسایل کمک نماید. همچنان که به زعم جوزف نای، ویژگی‌های نظم جهانی معاصر اثربخشی استراتژی‌های مبتنی بر قدرت سخت را تضعیف کرده است. باید خاطر نشان کرد که موضوع تمایز بین قدرت سخت و قدرت نرم برای اولین بار توسط نای در بیش از دو دهه پیش مطرح شد. او قدرت را به عنوان « توانایی تأثیرگذاری بر دیگران برای به دست آوردن نتایج مورد نظر خود » تعریف می‌کند. (Nye, 2009: 63)

برخی معتقدند که تاریخ مشتمل بر رویدادهای کاملاً متفاوت با یکدیگر است. شاید این قضیه درباره سیاست جهان نیز صادق باشد. اما یکی از وظایف پژوهشگر این است که کمک نماید تا از اینگونه ارزیابی‌ها فاصله گرفته شود. به عبارتی دیگر این نکته صحیح است که سیاست جهان جریان پیوسته رویدادها است، اما اگر همیشه این‌گونه درباره رویدادها اندیشیده شود تجزیه و تحلیل مسایل دشوار می‌شود. محققان علوم اجتماعی بر این باورند که طبقه‌بندی مسایل به منظور تسهیل مقایسه و تبیین آنها ضروری است. مسایل سیاست جهان از حیث برجستگی و اهمیت متنوع هستند و این تنوع ارتباط کاملاً پیچیده‌ای با منافع گروه‌ها و کنش‌گران مختلف در عرصه جهانی دارد. برای سنجش اهمیت یک مساله و تمایز آن با سایر موضوعات، یک تعریف ساده و قابل فهم این است که «اهمیت» مترادف واژه «هیجان یا تاثیر» در نظر گرفته شود؛ مهمترین مسایل، موضوعاتی هستند که توجه رهبران سیاسی یا رسانه‌ها را در یک مقطع زمانی خاص به خود جلب کند. اما این تعریف می‌تواند در مواقعی گمراه کننده باشد، چرا که تصمیمات آنی ویراستاران اخبار یا

اعمال نظر گروه‌ها برای تعیین عناوین اصلی اخبار، می‌تواند تصویری انحرافی از واژه اهمیت به دست دهد. پس علاوه بر اصطلاح هیجان یا تاثیر، برای تعریف واژه اهمیت، افزایش آگاهی از میزان توجه یا اولییتی که یک مساله برای افراد مهم دارد نیز ضروری است. نکته دیگر برای پالایش تصور از اهمیت این است که نتایج بلندمدت یک مساله نیز بررسی شود. زیرا صرف نظر از هیجان یا اهمیت یک مساله خاص در کوتاه‌مدت، چگونگی تاثیرگذاری مساله در فرایندهای گسترده‌تر دگرگونی‌ها و پیشرفت‌های بین‌المللی نیز ضروری است. (وایت، اسمیت و لیتل، ۱۳۸۱: ۲۲-۲۷)

بر این اساس سه پرسش اساسی درباره هر مساله، برای قرار گرفتن آن در دستورکار سیاست جهانی، مطرح می‌شود؛ نخست تاثیر و اهمیت مساله در کوتاه مدت چه میزان است؟ دوم میزان اهمیت مساله برای بازیگران اصلی عرصه بین‌المللی چقدر است؟ سوم پیامدهای بلندمدت آن کدام است؟ در پرتو این پرسش‌ها، مسائلی مانند دگرگونی‌های زیست محیطی و یا همه‌گیری کرونا در عرصه جهانی تلقی‌های متفاوتی می‌یابند. در ابتدا غالباً برای هر مساله‌ای دوره‌های ظهور و اوج هیجانی وجود دارد، مانند وقتی که اولین موارد کرونا در چین علنی شد و به سایر کشورها سرایت کرد. در این شرایط حدس و گمان‌هایی درباره آینده و سناریوهای محتمل زده می‌شود. رسانه‌ها و گروه‌های ذی‌نفع به این حدس و گمان‌ها دامن می‌زنند، اما معلوم نیست که آیا این توجه کوتاه مدت موجب اهمیت یافتن مساله در بلندمدت شود. مراکز علمی توجه بیشتری به مساله دارند، اما آنچه به طور فزاینده توجه وسیع به مساله را تضمین می‌کند این واقعیت است که دولت‌ها و سایر نهادها آن را در کانون توجه خود قرار داده و ساختارهای تبیین و تحلیل مساله را توسعه دهند. بنابراین وجود موسساتی برای امور مربوطه و رشد مجامع سیاستگذاری تضمین‌کننده

ارزیابی دقیق‌تر در حوزه‌هایی مانند همه‌گیری کرونا است. این ارزیابی‌ها با افشای ابعاد گوناگون یک مساله و ارایه شیوه‌های کنترل آن از طریق سیاست‌گذاری‌های ملی و بین‌المللی موجب آگاهی مردم از اهمیت مساله در بلندمدت می‌شود. بدین ترتیب می‌توان امیدوار بود که مساله در عرصه جهانی مطرح و در دستور کار بازیگران بین‌المللی قرار گیرد. (وایت، اسمیت و لیتل، ۱۳۸۱: ۲۸)

از سوی دیگر، بازیگران سیاسی اغلب برای تدوین راهبردها و پاسخ‌های خود جهت اتخاذ کنش مناسب، پرسش‌های کم و بیش صریح را مطرح می‌کنند. در این خصوص می‌توان چهار پرسش را شناسایی و جهت طبقه‌بندی مسایل از آنها استفاده کرد: اول، گستره یا قلمرو یک مساله کجاست؟ آیا بخش‌های وسیعی از عرصه جهانی را تحت تاثیر قرار می‌دهد یا می‌توان دامنه آن را محدود و مهار کرد؟ دوم، اضطراب یا شدت یک مساله چقدر است؟ البته این پرسش بیشتر ذهنی است، زیرا با پرسش عمومی‌تر مهم برای چه کسی ارتباط دارد. مثلاً با توجه به مساله همه‌گیری کرونا در سطح جهانی، کاملاً روشن است که میزان ضرورت و فوریت آن و در نتیجه درجه اولویت و میزان تخصیص منابع نسبت به آن از سوی بازیگران سیاسی متفاوت است. سوم، برجستگی و نمود یک مساله چقدر است؟ این پرسش به نقش رسانه‌ها یا سایر گروه‌هایی مربوط است که مسایل را تشدید می‌کنند یا ضروری تلقی می‌نمایند. همچنین به نیروی نهفته در مسایل مربوط می‌شود که آن را به موضوع مناسبی برای کنش ملی یا بین‌المللی تبدیل می‌کند. چهارم، مرکزیت یا موقعیت یک مساله چگونه است؟ این پرسش معمولاً مساله عینی جغرافیا و مبین این است که هر چه یک مساله به بازیگران مهم نزدیکتر باشد توجه به آن و اهمیت آن نیز بیشتر است. این پرسش بعد دیگری از مرکزیت و موقعیت یک مساله را نشان می‌دهد که

بیان‌کننده حساسیت به مساله و ارتباط آن با منافع حیاتی است. (وایت، اسمیت و لیتل، ۱۳۸۱: ۲۹)

۲. جایگاه مسایل بهداشت و سلامت در عرصه روابط بین‌الملل

جامعه‌شناسان بهداشت مدت‌هاست که استدلال می‌کنند مطالعه بهداشت بیش از اندازه به تجربه فرد از مشکلات پزشکی معطوف شده است. زیرا مطالعه و عملکرد بهداشت در درجه نخست در سطح خرد قرار داشت و نگران نحوه برخورد حرفه‌ای پزشک با بیمار بود و بهداشت فردی صرفاً ایجاد سلامت فیزیولوژیکی و روانی را مورد توجه قرار می‌داد. این رویکرد به تأثیر محیط اجتماعی بر سلامت فردی توجه نداشت. در حالی که از نظر جامعه‌شناسان بهداشت، سلامت فرد در بستر گسترده‌تر اجتماعی تعیین می‌شود. آنها معتقدند که فقط با فهم زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و همچنین زمینه‌های علمی، سلامتی شکل می‌گیرد و می‌توان فهمید که سالم بودن به چه معناست و چگونه می‌توان بهترین میزان سلامت را به دست آورد. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، پزشکان به طور معمول بیماری را به عنوان یک عامل خرد درمان می‌کردند، در حالی که در واقع عوامل کلان هستند که سلامت فرد را به وجود می‌آورند. بر این مبنای حوزه بهداشت عمومی به عنوان تلاش برای بررسی بستر کلان و فراتر از روابط پزشک و بیمار ظاهر شد. اگرچه رابطه پزشک و بیمار از اهمیت حیاتی برخوردار است، اما تنها یکی از عوامل متعددی است که سلامت کلی فرد را تعیین می‌کند. بهداشت عمومی در پی کشف این مسئله است که چگونه می‌توان سلامت مردم را با توجه به عوامل مختلف و در بستر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی فراهم کرد. (Davies, 2010: 1168)

هنگامی که مساله بهداشت و سلامت وارد عرصه روابط بین‌الملل شد، تعداد عوامل و زمینه‌های مربوطه به طور چشمگیری گسترش یافت؛ چرا که سیاست‌ها و مقررات بهداشت ملی با ملاحظات بین‌المللی، در مورد چگونگی ارتباط دولت‌ها با یکدیگر و سایر بازیگران، در هم تنیده شد. در عین حال، هنجارهای گسترده بین‌المللی و ملاحظات سیاسی و اقتصادی بر انتظارات در مورد آنچه می‌توان و باید به دست آورد و چگونگی پیگیری سلامتی تأثیر می‌گذارد. لذا طیف وسیعی از بازیگران از جمله دولت‌های خارجی، سازمان‌های مردم‌نهاد، شرکت‌های داروسازی، خیرین و سازمان‌های بین‌المللی برنامه‌های بهداشتی متنوعی را تنظیم می‌کنند که اولویت‌بندی کشورهای مختلف را متاثر می‌سازد و منابع کارکنان بهداشت فردی و شرایط بیماران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عنوان مثال سیستم برتون وودز، که محصول پایان جنگ جهانی دوم است، از طریق شیوه‌های وام‌دهی نهادهایی مانند بانک جهانی تأثیر عمیقی بر سیاست‌های مراقبت بهداشتی در سراسر جهان گذاشت. در نتیجه مساله بهداشت و سلامت دیگر فقط با شیوه زندگی یک فرد، پزشک یا جامعه محلی آنها مشخص نمی‌شود، بلکه دولت‌ها و طیف وسیعی از بازیگران از جمله سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های مردم‌نهاد و شرکت‌های فراملی فرصت‌ها و پیامدهای بهداشتی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. (Davies, 2010: 1168-1169)

در حال حاضر دلایل خوبی وجود دارد که نشان می‌دهد عوامل جهانی حداقل به اندازه عوامل ملی یا محلی بر سلامتی یک جامعه تأثیر می‌گذارند. این امر ضرورت درک بهتر روابط بین نیروهای جهانی، بین‌المللی، ملی و محلی، در شکل دادن به سلامت شهروندان و به عنوان یک ضرورت اخلاقی، را مطرح می‌کند. اما نکته قابل توجه این است که هم نوگرایان و هم سنت‌گرایان روابط بین‌الملل فاقد چارچوبی مناسب برای شناخت سیاست

ناظر بر مسایل بهداشت و سلامتی هستند. به تعبیر دویچ و همکاران مفروضات رئالیست‌ها غالباً شالوده مناسبی برای تحلیل این مساله فراهم نمی‌سازد. چرا که از نظر آنها سیاست بین‌الملل مانند هر نوع سیاستی به مثابه مبارزه بر سر قدرت است که در اینجا بر خلاف سیاست داخلی مبارزه به وسیله کاربرد مرتب و محاسبه‌پذیر بازدارندگی مورد تجویز نظریه عقلانی صورت می‌گیرد. در طی دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ و تا حدودی پس از آن، دانشمندان روابط بین‌الملل با چنین رویکردی به سیاست بین‌الملل نگاه می‌کردند؛ نگرشی که بر اساس آن واحدهای مستقلی به نام دولت‌های ملی در منازعاتی بنیادی غرق شده‌اند. در مقابل لیبرال‌ها به درستی به تحولات بنیادی جاری جهان اشاره کرده ولی غالباً بدون تحلیل کافی چنین تصور می‌کنند که پیشرفت‌های تکنولوژیکی و افزایش مبادلات اجتماعی و اقتصادی به پیدایش جهانی تازه می‌انجامد که در آن دولت‌ها و کنترل آنها روی کاربرد مسایل جهانی اهمیت خود را از دست می‌دهد. (دویچ و دیگران، ۱۳۷۵: ۹۶۸)

پس از پایان جنگ سرد مباحث هستی‌شناسی مورد توجه جدی مطالعات روابط بین‌الملل قرار گرفت. ظهور مطالعات انتقادی و سازه‌انگاری، موجب گسترش و تعمیق روابط بین‌الملل شد و سؤالاتی درباره فهم امنیت و صلح و تصورات از نظم، قدرت، هویت و چگونگی ساخته شدن و تغییر آنها مطرح گردید. همچنین بر اساس رویکردهای جدید مسائلی همچون پناهندگان، زنان و کودکان، آموزش، محیط‌زیست و فقر و توسعه در دایره سیاست جهانی قرار گرفته‌اند. در این رابطه جرمی یود استدلال می‌کند که نظریه‌های نئورئالیسم، نئولیبرالیسم و سازه‌انگاری روابط بین‌الملل باید با موضوعات بهداشتی و به ویژه ایدز درگیر شوند، زیرا طرفداران امنیت بهداشتی عمدتاً نتوانسته‌اند با نظریه‌های گذشته مسایل را مورد تحلیل قرار دهند. (Youde, 2005: 197) بر این مبنا چهره کلاسیک روابط بین‌الملل، که توسط نظریه

پردازان اولیه ترسیم شد، دیگر اعتبار گذشته خود برای تحلیل موضوعات جدیدی همچون بهداشت و سلامتی را ندارد و مفروضات سخت آنها از جهان با مفروضات نرم تعدیل شده‌است. در این باره جوزف نای می‌گوید که ویژگی‌های نظم جهانی معاصر اثربخشی استراتژی‌های مبتنی بر قدرت سخت را تضعیف کرده‌است. هاکارت نیز معتقد است که وابستگی اقتصادی جهانی با محوریت جهانی‌سازی، ظهور بازیگران فراملی، احیای ناسیونالیسم در کشورهای ضعیف، گسترش فن‌آوری نظامی و تغییر ماهیت مشکلات سیاسی بین‌المللی از ویژگی‌های جهان معاصر هستند. (Hackbarth, 2009: 2-3) لذا با گسترش و تعمیق روابط بین‌الملل در طی بیست سال گذشته، مناسبات بین سیاست بین‌الملل و مسایل بهداشت و سلامتی توسعه پیدا کرده است و دریچه‌ای به سوی روابط بین‌الملل بهداشت و سلامتی گشوده شده است.

۳. رویکرد دولت‌گرا و دستور کار سیاست جهانی

برخی از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل از منظر دولت به مساله بهداشت و سلامتی پرداخته‌اند، که قرابت بیشتری با نظریه رئالیسم دارد. بر اساس این رویکرد دولت‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در قرار گرفتن مساله بهداشت و سلامتی در دستور کار سیاست جهانی دارند. در اصل مساله اصلی این رویکرد این است که چگونه دولت‌ها می‌توانند به بهترین شیوه به تهدید بیماری‌ها -مانند کرونا- پاسخ دهند و برای کاهش این تهدیدات در سطح بین‌المللی همکاری کنند. آنها معمولاً از زبان امنیت استفاده می‌کنند و معتقدند که در صورت تأثیر مستقیم موضوعات بهداشتی بر امنیت اقتصادی، سیاسی یا نظامی یک کشور، باید به موضوعات بهداشتی توجه جدی صورت گیرد. (Davies, 2010: 70-71) این قضیه در مورد همه‌گیری کرونا صدق می‌کند زیرا تهدیدات جدی آن موجب تقویت حمایت‌گرایی دولت‌ها و در برخی مواقع رفتارهای افراطی شده که

تاکنون در مورد بیماری‌ها سابقه نداشته است. نمونه آن را می‌توان در شیوه برخورد دولت ایالات متحده با شرکت دارویی آلمان برای دسترسی انحصاری به واکسن مشاهده کرد.

نکته قابل توجه این است که در گذشته مساله سلامتی و شیوع بیماری‌ها برای سیاست جهانی یک موضوع دانی به حساب می‌آمد. اما در طول دهه ۱۹۹۰ افزایش آگاهی از شیوع بیماری‌های عفونی، که می‌تواند سلامت ملی و ثبات اقتصادی و سیاسی کشورها را تهدید کند، محققان روابط بین‌الملل را ترغیب کرد تا بر تهدید بیماری‌ها در قالب امنیت ملی توجه کنند. اصولاً بهداشت عمومی در جهان توسعه یافته توسط گروه‌های محلی یا ملی، اعم از شوراهای محلی و یا دولت‌های ملی، که برنامه‌های واکسیناسیون و قرنطینه دارند، اداره می‌شد و در موارد نادری که سیاست بهداشت و درمان در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت، مربوط به شیوع بیماری‌های عفونی مثل طاعون یا وبا بوده که موجب اقدامات گسترده بین‌المللی شده‌است. مانند برنامه واکسیناسیون دسته جمعی برای ریشه‌کن کردن آبله که به رهبری سازمان بهداشت جهانی صورت گرفت. (Davies, 2010: 72) در شرایط کنونی نیز، همان‌طور که هاس یادآوری می‌کند، بحران کرونا حداقل تا چند سال باعث خواهد شد که بیشتر دولت‌ها به سمت داخل حرکت کنند و بر مرزهای خود متمرکز شوند و با توجه به آسیب‌پذیری زنجیره تأمین، حرکت‌های بیشتری به سمت خودکفایی صورت می‌گیرد. (Haass, 2020: 1-3)

ظهور بیماری ایدز در اوایل دهه ۱۹۸۰ و این نکته که ممکن است تهدیدی برای انسجام دولت‌ها و اقتصادهای ملی باشد، مساله بیماری‌ها را بیشتر وارد مطالعات روابط بین‌الملل نمود. پرایس - اسمیت با تحلیل رابطه بین بیماری‌های عفونی و ظرفیت دولت، به این نتیجه رسید که بیماری عفونی یک تهدید قابل اثبات برای امنیت ملی و قدرت دولت است. وی از اصطلاح

«امنیت بهداشتی» استفاده کرد تا هشدار دهد که بیماری عفونی می‌تواند کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته را فلج کند. همچنین لوری گرت اظهار کرد که یک سیستم بهداشت عمومی سالم برای ثبات جامعه بسیار حیاتی است. سیستم بهداشت عمومی و ثبات سیاسی یا اجتماعی هر کدام بر دیگری تأثیر می‌گذارند؛ اختلال گسترده سیاسی ممکن است سیستم بهداشت عمومی را تضعیف کند و برعکس بحران در سلامت شهروندان می‌تواند دولت را به زیر بکشد. (Davies, 2010: 73-74) به اعتقاد کریستین انمارک تهدیدات مربوط به بیماری‌های عفونی بهترین گزینه برای امنیتی شدن هستند زیرا موجب ترس و وحشت خاص انسان می‌شوند. آنها متناسب با میزان مرگ و میر و عوارض ناشی از آن، باعث ایجاد اختلال در جامعه می‌شوند. او با تشخیص خطر ایجاد شده توسط بیماری‌های عفونی خاص، اظهار داشت که ارزش امنیتی شدن این است که موجب می‌شود توجه و منابع سیاسی بیشتری برای محافظت از زندگی و سلامت انسان در مواجهه با عفونت‌های خاص جلب شود. (Enemark, 2007: 18-20) چنین استدلال‌هایی در نهایت بر این اندیشه تأکید می‌کنند که اگر مسایل بهداشتی به عنوان تهدیدات امنیت ملی، مشابه گسترش هسته‌ای، مطرح شوند، کشورها و سازمان‌های بین‌المللی مانند شورای امنیت سازمان ملل متحد، سازمان بهداشت جهانی و سایر نهادهای بین‌المللی احتمالاً آن را جدی می‌گیرند و امکان قرار گرفتن مساله همه‌گیری در دستور کار سیاست جهانی وجود دارد.

در مورد همه‌گیری کرونا نیز، همانگونه که والٹ استدلال می‌کند، کووید ۱۹ باعث تقویت دولت و ناسیونالیسم شده است. دولت‌ها هر نوع اقدام اضطراری را برای مدیریت بحران اتخاذ می‌کنند و بسیاری از آنها هنگام پایان بحران، قدرت‌های بدست آمده خود را رها نخواهند کرد. همچنان که مشاهده می‌شود، عقب‌نشینی بیشتری از جهانی شدن در حال

وقوع است، زیرا شهروندان برای محافظت از خود به دنبال دولت‌های ملی می‌روند و دولت‌ها نیز به دنبال کاهش آسیب پذیری‌های آینده هستند. (Walt, 2020: 1-4) اما تناقض مساله در این نکته نهفته است که اگرچه امنیتی شدن ممکن است موجب توجه جدی به یک بیماری شود و برای مقابله با بحران‌های حاد مناسب باشد، اما برای رسیدگی به بحران‌های مزمن بهداشتی مناسب نیست. به عنوان مثال همه‌گیری آنفولانزا به دلیل تهدیدهای امنیتی، سیاست‌های پیشگیرانه برای جلوگیری از بحران سلامتی را تسهیل نمود، اما ممکن است عوامل و زمینه‌های وقوع بیماری‌ها مثل فقر و مراقبت‌های بهداشتی ضعیف در کشورهای در حال توسعه را کاهش ندهد. در حالی که این عوامل غالباً شرایط را برای گسترش عوامل بیماری‌زا و مقاومت در برابر آنتی بیوتیک‌ها فراهم می‌کنند. (McInnes and Lee, 2002) لذا توجه به زمینه‌های وقوع همه‌گیری کرونا در کنار عوامل سرایت و گسترش جهانی آن ضروری است؛ تا زمانی که بازارهای خرید و فروش حیوانات وحشی مانند خفاش‌ها و پانگولین‌ها در شرق آسیا و سایر موارد زمینه‌ای، که ناشی از فقر و عدم توسعه در برخی از مناطق جهان است، مورد توجه قرار نگیرد گسترش عوامل بیماری‌زا اجتناب ناپذیر است.

از سوی دیگر باید خاطر نشان کرد که اصولاً امنیت بطور سنتی با ساختارهای دوست و دشمن همراه بوده است و معطوف به محافظت در مقابل تهاجم خارجی است. در این حالت، هنوز دولت‌ها به عنوان مرجع اصلی و همچنین بازیگران اصلی هستند که نقش آنها محافظت از خود و شهروندان در برابر تهدیداتی است که از بیرون وارد می‌شود. اما همه‌گیری کرونا الگوهای دوستی و دشمنی در سطح روابط بین‌الملل را تغییر داده است. به گونه‌ای که الگوهای تعامل بین بازیگران بین‌المللی دچار دگرگونی می‌شود. در سطح

کلان از یک سو تعامل مثبت مبنی بر همکاری بین بعضی از قدرت‌های آسیایی مانند ایران، چین و روسیه افزایش می‌یابد و از سوی دیگر رقابت بین چین و هند تشدید می‌شود. مهمتر از آن، الگوی رقابت بین آمریکا و چین تهاجمی‌تر می‌گردد و الگوی همکاری بین آمریکا و اروپا نیز تضعیف و رقابت بین این دو تقویت می‌شود. از این رو، امروزه همکاری‌ها و هماهنگی‌ها در خارج از جهان غرب بیشتر است، اما در جهان غرب شکاف میان دو سوی آتلانتیک (اروپا و آمریکا) افزایش می‌یابد. (دهقانی، ۱۳۹۹: ۱-۳) لذا امنیتی شدن ممکن است در سطح کلان منجر به شکل‌گیری رقابت‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای و جهانی گردد. نمونه آن را می‌توان در رقابت برای اعمال نفوذ از طریق دیپلماسی ماسک در میانه همه‌گیری کرونا مشاهده کرد، که شیوه نوینی از اعمال قدرت نرم است. به بیانی دیگر، همه‌گیری کرونا می‌تواند مساله بااهمیتی باشد چرا که می‌تواند تهدیدی علیه نیروهای مسلح، اقتصاد و ثبات سیاسی در داخل دولت‌ها باشد و در عین حال وجود بیماری کرونا در یک منطقه می‌تواند سایر کشورهایی که هنوز تحت تأثیر قرار نگرفته‌اند را بی‌ثبات کند. اما باید وجوه استراتژیک آن، در سطح ساختار نظام بین‌الملل، نیز مورد ملاحظه قرار گیرد.

مشکل دیگر دیدگاه دولت‌گرا این است که طرفدارانش خواستار گفتمان جدید امنیتی هستند که در آن بهداشت و سلامتی در اولویت قرار دارد، اما این رویکرد هنوز به درک سنتی متکی است که می‌پرسد تهدید چیست و چگونه باید تهدیدها مفهوم‌بندی شوند. یعنی آنها هنوز نتوانسته‌اند تعریف جدیدی از امنیت بر مبنای شرایط موجود جهانی ارایه دهند. لذا مشکلاتی مانند ایدز، آنفولانزا یا همه‌گیری کرونا را به عنوان تهدیدهایی معادل دشمن خارجی که باید از بین برود یا مهار شود، به تصویر می‌کشند. لازم به یادآوری است که براساس نظریه امنیتی‌شدن بوزان و همکاران، موضوعاتی به عنوان مسایل امنیتی تعریف

می‌شوند که معیارهای کاملاً مشخصی دارند که آنها را از روندهای عادی صرفاً سیاسی متمایز می‌کند. آنها باید به عنوان تهدیدات وجودی توسط یک بازیگر معتبر شناخته شوند تا اقدامات اضطراری فراتر از قوانین در مورد آنها صورت گیرد. (Buzan, 1998)

موضوع مهم در مورد همه‌گیری کرونا میزان اهمیت آن برای بازیگران اصلی نظام بین‌الملل (قدرت‌های بزرگ) است، تا انگیزه‌های لازم برای انجام اقدامات موثر در سطح سیاست جهانی را فراهم سازد. به عبارتی دیگر همه‌گیری بیماری آنچنان باید با منافع ملی کشورهای پیشرفته صنعتی مانند ایالات متحده گره خورده باشد که توجه و تعهد گسترده برای کنترل بیماری در سطح بین‌المللی را فراهم کند. اما شرایط موجود نشان می‌دهد که ایالات متحده تمایلی برای اقدام موثر در این رابطه ندارد، زیرا پیامدهای امنیتی واقعی بیماری کرونا برای ایالات متحده محدود و غیرمستقیم است و یا اینکه دولت این کشور می‌خواهد چنین تصویری را در افکار عمومی جهانی و در رقابت با چین القا کند. همچنین رویدادهای تاریخی نشان داده است که فرضیه امنیتی‌سازی یک بیماری همه‌گیر، غربی‌ها را از هرگونه تعهد اخلاقی برای پاسخگویی به بحران‌های بهداشتی فراتر از مرزهای ملی خود رها می‌سازد و آن‌را صرفاً در قالب منافع ملی رئالیستی قرار می‌دهد. از نظر رئالیست‌ها، وابستگی متقابل نمی‌تواند ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل را تغییر دهد، زیرا وابستگی متقابل کشورها به همان نسبت که موجب منافع می‌شود، آسیب‌پذیری کشورها را نیز افزایش می‌دهد. بر همین مبنا استفن والت معتقد است که جهانی شدن لیبرال بر اساس نظم بین‌المللی و داخلی لیبرال نیاز به بازسازی دارد و شاهد بازگشت دولتی ملی خواهیم بود؛ دهکده جهانی که بر اثر جهانی شدن شکل گرفته بود، در حال ضعیف شدن و حتی خاتمه یافتن است. انتخاب ترامپ در آمریکا و یا برگزیت در اتحادیه اروپا نشانه‌ای از

بازگشت ملی‌گرایی و مرکانتیلیسم است. بحران کرونا نیز این جریان را تقویت کرده است. (دهقانی، ۱۳۹۹: ۱-۳)

به اعتقاد کالین مکینز یکی از نکات مثبت امنیتی شدن بیماری‌ها، در قالب رویکرد دولت‌گرایی، این است که اهمیت بیماری را افزایش می‌دهد تا جایی که انگیزه برای تخصیص منابع ایجاد شود و اقداماتی جهت پیشگیری از شیوع بیماری در جهان صورت گیرد. لذا امنیتی‌شدن یک استراتژی مفید برای تهیه امکانات و منابع اضافی است. اما فیدلر معتقد است که پیشرفت در سیاست‌های بهداشت و درمان بین‌المللی مستلزم هماهنگی بین دولت‌ها است، تا این مسایل در لیست اولویت‌های سیاست جهانی قرار بگیرند. آن‌ها تابع سایر مشکلات و بحران‌های غیر بهداشتی مانند بحران اقتصادی جهان و تغییرات آب و هوایی هستند. در نتیجه امنیتی‌شدن برای تامین منابع جدید توانسته است از خطر ابتلا به بیماری در وهله اول جلوگیری کند و پاسخ‌ها و منابع هنوز هم در درجه اول به سمت کشورهای توسعه یافته سرازیر می‌شود. مسئله اینجاست که امنیتی‌شدن به وجود یک تهدید واقعی و قریب‌الوقوع برای یک جامعه و احساس اضطراب نیاز دارد. (Davies, 2010: 77-78)

با این وجود برخی با توجه به همه‌گیری کرونا الگوی بازگشت به دولت‌های رفاه را مطرح می‌کنند، که گونه‌ای از دولت‌گرایی است اما امنیتی‌شدن چندانی در آن دیده نمی‌شود. به باور آن‌ها دولت‌های نولیبرال به خاطر عدم ارایه خدمات درمانی و بهداشت عمومی - به دلیل عدم صرفه اقتصادی و ناسازگاری با منطق هزینه - فایده و سودمحور بودن سرمایه‌داری - که در بحران کرونا به وضوح آثار منفی و ناکارآمدی خود را نشان داد، با انتقادات بسیاری مواجه شده‌اند. امروزه نمونه بارز دولت‌های رفاه را می‌توان در

کشورهای اسکاندیناوی مشاهده کرد. لذا برخی معتقدند که باید نظم نولیبرال را بازتعریف کرد و یک شکل اصلاح شده از دولت رفاه را جایگزین آن نمود. یعنی دولت‌های مسئولیت‌پذیری که نقش آفرینی بیشتری در عرصه عمومی، خصوصاً برای خدمات درمانی و بهداشت و رفاه عمومی، داشته باشند. (دهقانی، ۱۳۹۹: ۲-۴) یک نمونه از این دولت‌ها دانمارک است که در مواجهه با همه‌گیری کرونا به خوبی عمل کرده است.

۴. رویکرد جهان‌گرا و دستورکار سیاست جهانی

برخی از نظریه‌پردازان، که بیشتر در طیف لیبرال‌ها و جهان‌گرایان قرار دارند، ابتدا توجه خود را به نیازهای بهداشت فردی معطوف می‌کنند و سپس عوامل مؤثر بر آن، از قبیل فقر و آموزش ضعیف، اقدامات دولت‌ها، عملکرد سازمان‌های بهداشتی بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و دیگران را مورد بررسی قرار می‌دهند. دیدگاه جهان‌گرایان با طرح این سؤال آغاز می‌شود که چه چیزی افراد را ناایمن یا ناسالم می‌کند. آنها بیشتر امنیت مشترک بشر را مورد توجه قرار می‌دهند و آن را به عنوان یک حق انسانی مفهوم‌سازی می‌کنند. (Davies, 2010: 70-71) در این راستا ریتا زوسموت، وزیر جوانان، امور خانواده، زنان و بهداشت آلمان غربی در مورخ ۲۵ ژوئن ۱۹۸۸ در سخنرانی خود در واشنگتن اظهار نمود که تنها با همکاری بین‌المللی می‌توان بر تهدید بیماری‌های فایق آمد و روی اندیشه‌سیاست جهانی صحه گذاشت. او با جمع‌بندی استدلال جهان‌گرایان متذکر شد که تعهد به تفکر جهانی نه به مفهوم ضرورت هم‌رنگی بلکه به مفهوم حرمت نهادن به تنوع فرهنگی است. (دویچ و دیگران، ۱۳۷۵: ۹۱۰)

طبق این رویکرد روابط بین‌الملل باید به مسئله بیماری و به طور گسترده‌تر، سلامت بپردازد. البته نه فقط به منظور مهار انتقال بیماری در مرزهای بین‌المللی، بلکه به این دلیل

که مفاهیم بنیادینی مانند عدالت، کارایی و نظم در آن دخیل هستند. این موضوع به دلیل رویکرد غالب دولت‌محور در این رشته، مورد غفلت قرار گرفته‌است، زیرا بحث در مورد سلامتی ممکن است مغایر با اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها باشد. اما به اعتقاد توماس ماهیت روابط بین‌الملل انسان را وادار می‌کند که به درکی فراتر از الگوی دولت‌محور بپردازد تا پیوندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بین سطوح فعالیت‌های محلی، ملی و بین‌المللی را درک کند. (Thomas, 1989: 273)

رویکرد جهان‌گرا نسبت به مساله بهداشت بین‌المللی حاوی دو ایده است: اول اینکه، به جای دولت، مرجع مناسب سلامتی باید انسان‌ها باشند، صرف‌نظر از اینکه کجا زندگی می‌کنند. دوم اینکه هدف از مطالعه سلامتی از منظر روابط بین‌الملل، ارتقاء عدالت در سلامت، یعنی بهره‌مندی همه از امکانات بهداشتی و دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی است. این ایده‌ها تا حدودی در نظریه‌های انتقادی مورد توجه قرار گرفته‌اند. نظریه انتقادی امنیت را می‌توان تلاشی برای گسترش و تعمیق مفهوم امنیت توصیف کرد. براساس این دیدگاه، فرد مرجع مناسب امنیت است و باید توجه اصلی به تهدیداتی باشد، که به جای دولت، افراد را به خطر می‌اندازند. این بدان معنی است که در برخی شرایط ممکن است خود دولت بزرگترین تهدیدات را برای افراد به وجود آورد. به عبارتی دیگر نظریه پردازان انتقادی امنیت با درک موضوعات امنیتی، بر این نکته تأکید می‌کنند که شناسایی و معنادهی به امنیت با اولویت‌بندی صداها و موضوعات خاصی صورت گرفته است. آن‌ها در صدد هستند تا با توجه به نگرانی‌های امنیتی کسانی که از این امر مستثنی شده‌اند، این عدم توازن را جبران کنند. (Davies, 2010: 80) لذا آنچه که از رویکرد جهان‌گرا استخراج می‌شود تقویت رژیم‌های بین‌المللی بهداشت و سلامتی است که از طریق آن

نهادهای بین‌المللی و همکاری‌های جهانی موجب پیشگیری و کنترل بیماری‌های همه‌گیر مانند کرونا می‌شود.

کسانی که بر اساس این رویکرد نظام بین‌الملل بهداشت و سلامت را مورد بررسی قرار می‌دهند، اغلب اصطلاح «امنیت انسانی» را به کار می‌برند تا بر این نکته تأکید کنند که انسان‌ها مناسب‌ترین مراجع امنیتی هستند و نه دولت‌ها. باید اشاره کرد که در اینجا تمایزی بین کسانی که امنیت انسانی را بعنوان گسترش جزئی دستورکارهای امنیت ملی می‌بینند و کسانی که اصرار دارند که این امر مستلزم جایگزین کردن فرد با دولت به عنوان ارجاع دهنده اصلی امنیت است وجود دارد. همان‌طور که گفته شد، در میان نظریه‌های روابط بین‌الملل، این نگاه را می‌توان بیشتر در انتقادیون مشاهده کرد؛ نظریه‌های انتقادی به دنبال بر ملا کردن ساختارها و نظم ناعادلانه بین‌المللی هستند. به نظر آنان یکی از مصادیق بارز بی‌عدالتی و تبعیض در نظم بین‌المللی لیبرال حاکم، در تأیید مدعای آنها، چگونگی مدیریت بحران کرونا است. زیرا همگان مشاهده می‌کنند که چگونه در یک نظم لیبرال، نهایت بشردوستی به این خلاصه می‌شود که نظام بهداشتی کشورها از بین بیماران دست به انتخاب می‌زند که کدام یک را درمان کند، زیرا قادر به درمان همه مبتلایان نیست و بر اساس منطق هزینه و فایده باید گزینش کند. از این رو، انتقادیون منطق هزینه - فایده مبتنی بر عقل‌ابزاری در مدیریت بحران کرونا را به شدت نقد و نفی می‌کنند. در مقابل آنها بر عقلانیت اخلاقی و انتقادی در نظم بین‌المللی تأکید می‌کنند. (دهقانی، ۱۳۹۹: ۳-۴) با این حال، با وجود پتانسیل مشهود رویکرد انتقادی برای اصلاح حاکمیت ساختارهای بهداشت جهانی، در سال‌های اخیر رشد چندانی در این زمینه مشاهده نشده است. این مساله به ملاحظات عملی نسبت داده می‌شود، چرا که اصلاح مجدد سیستم بهداشت جهانی - از

جمله دولت - بعید است به زودی اتفاق بیفتد. لذا شرایط موجود این تحلیل‌گران را بر آن می‌دارد تا روی اصلاحات نسبتاً جزئی که ممکن است باعث بهبود جزئی شود متمرکز شوند. در نتیجه آن‌ها به جای تلاش برای ایجاد شیوه‌های جدید حکمرانی، به دنبال پیشبرد کارهای خود در ساختارهای موجود هستند.

از منظری دیگر، در سطح نظام ملل متحد بحث امنیت بشری مطرح است، که مرجع اصلی را فرد قرار می‌دهد. لذا می‌توان آن‌را در چارچوب رویکرد جهان‌گرا قرار داد. دیدگاه امنیت بشر در پی اولویت‌بندی امنیت انسان‌ها و در این صورت سلامت آنها است، زیرا بشریت یک معیار اساسی در این رویکرد است. برنامه توسعه سازمان ملل متحد برای اولین بار در گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۴ اصول بنیادی برای امنیت بشر را مطرح کرد و اظهار داشت: مدت طولانی است که مفهوم امنیت با پتانسیل درگیری بین کشورها شکل گرفته است. برای مدت طولانی، امنیت با تهدید مرزهای یک کشور برابر شده است. برای مدت طولانی ملت‌ها به دنبال اسلحه برای محافظت از امنیت خود بوده‌اند. امروز برای اکثر مردم، احساس ناامنی بیشتر از نگرانی در مورد زندگی روزمره، ناشی از ترس از یک رویداد جهانی فاجعه آمیز است. (UNDP, 1994) در این چارچوب برخی از مفهوم حقوق بشر به عنوان چارچوبی که باید از طریق آن برنامه‌های بهداشت جهانی بهبود یابد، استفاده می‌کنند. آن‌ها با بکارگیری مفهوم حق سلامتی، معتقدند که بهترین راه برای رسیدگی به مساله بهداشت جهانی، ترویج منطق حقوق بشر به جای منطق امنیت است. با این حال مشکلات قابل توجهی در رابطه با حق سلامتی وجود دارد، از جمله عدم شفافیت در مورد اینکه حق چیست و چه کسی مسئول ایجاد آن است.

از نظر برخی مقایسه میان دو رویکرد دولت‌گرایی و جهان‌گرایی در شرایط موجود، انتخاب بین انزوای ناسیونالیستی و همبستگی جهانی است. متفکرانی مانند هراری بر این باورند که همه‌گیری و بحران اقتصادی ناشی از آن، مشکلات جهانی می‌باشند که فقط با همکاری جهانی قابل حل هستند. ابتدا و مهمتر از همه، برای از بین بردن ویروس، باید اطلاعات در سطح جهان به اشتراک گذاشته شود. این مزیت بزرگ انسان‌ها نسبت به ویروس‌ها است. یک ویروس کرونا در چین و یک ویروس کرونا در ایالات متحده نمی‌توانند نکاتی راجع به نحوه آلوده کردن انسان‌ها به یکدیگر بیاموزند. اما چین می‌تواند بسیاری از درس‌های با ارزش آمریکا در مورد ویروس کرونا و چگونگی مقابله با آن را بیاموزد. آنچه پزشک ایتالیایی در اوایل صبح در میلان کشف می‌کند، می‌تواند تا عصر همان روز جان بسیاری را در تهران نجات دهد. هنگامی که دولت انگلستان بین چندین سیاست تردید می‌کند، می‌تواند از کره جنوبی، که یک ماه پیش با معضل مشابه روبرو شده بود، مشاوره دریافت کند. (Harari, 2020: 1-3) برای شکل‌گیری چنین شرایطی نیاز به روحیه همکاری با محوریت امنیت انسانی و عدم تمرکز بیش از اندازه به دولت‌گرایی در نظام بین‌الملل است.

به طور خلاصه رویکرد جهان‌گرا می‌پرسد که چه چیزی باعث ناامنی انسان‌ها می‌شود و چگونه می‌توان به این ناامنی‌ها رسیدگی کرد؟ این رویکرد به دنبال درک نقش بازیگران مختلف در حکمرانی بهداشت جهانی، بدست آوردن درک انتقادی از چگونگی ظهور حکمرانی بهداشت جهانی و نحوه عملکرد آن در حال حاضر و پیشنهاد اصلاح ساختارهای حاکمیتی است. آنچه این رویکرد را متحد می‌کند و آن را از رویکرد دولت‌گرا متمایز

می‌سازد، این استدلال است که عدم امنیت بهداشت صرفاً با منشور دولت قابل درک نیست.

البته موضع جهان‌گرایان بدون انتقاد نبوده است، مثلاً والت استدلال می‌کند که گسترش امنیت برای همه بشریت، و نه در رابطه با تهدیدهای خاص، برای دولت‌ها غیرعملی و خطرناک است. (Walt, 1991: 239) همچنین جهان‌گرایان در مورد تعویض دولت با سایر بازیگران مبالغه می‌کنند و اهمیت دولت را در پاسخ به موضوعات بهداشتی دست‌کم می‌گیرند. البته نباید فراموش کرد که در شرایط موجود جهانی نقش دولت‌ها برای تامین رفاه شهرونداانشان در حال تضعیف است چرا که معمولاً آنها درگیر بروکراسی پیچیده‌ای شده‌اند. همچنین نقش بازیگران غیردولتی و ابتکارات جهانی بهداشت و نهادهای بین‌المللی مانند سازمان بهداشت جهانی گسترش یافته است. این امر باعث ایجاد شکاف در پاسخگویی شده و به دولت‌ها این امکان را داده است تا از مسئولیت‌های خود شانه خالی کنند. لکن همچنان مجادله میان دولت‌های ملی و نهادهای بین‌المللی در مدیریت مسایل بهداشت و سلامتی ادامه دارد، نمونه آن را می‌توان در چالش بین ایالات متحده و سازمان بهداشت جهانی در مورد همه‌گیری کرونا مشاهده کرد.

اما فارغ از رویکردهای نظری جهان‌گرا، در عرصه عمل فلج جمعی جامعه جهانی را درگیر کرده است. اقدامات مشترک و موثر جهانی برای مدیریت بین‌المللی همه‌گیری کرونا از سوی بازیگران اصلی نظام بین‌الملل رخ نداده است. انتظار می‌رفت که در هفته‌های نخست جلسه اضطراری رهبران جهان برای تهیه یک برنامه عملی مشترک وجود داشته باشد. اما رهبران گروه G7 فقط توانستند ویدئو کنفرانسی را ترتیب دهند که نتیجه آن به هیچ برنامه‌ای منجر نشد. در بحران‌های جهانی قبلی - مانند بحران مالی ۲۰۰۸ و همه‌گیری ابولا ۲۰۱۴ - ایالات متحده نقش

رهبری جهان را بر عهده گرفت، اما در همه گیری کرونا دولت این کشور نه توان و نه تمایلی به این کار داشت. رویکرد کاخ سفید این نکته را روشن ساخته است که به عظمت آمریکا بسیار بیشتر از آینده بشریت اهمیت می دهد. دولت ایالات متحده حتی نزدیکترین متحدین خود را رها کرد. وقتی همه سفرها از اتحادیه اروپا ممنوع شد، زحمت نکشید که به اتحادیه اروپا به اندازه یک اعلامیه اطلاع دهد، چه رسد به اینکه با آنها درباره این اقدام مشورت کنید. (Harari, 2020: 1-4)

۵. رویکرد قدرت نرم و دستور کار سیاست جهانی

تحولی که در ماهیت قدرت در نظام بین الملل رخ داده است، ممکن است در تحول دستور کار سیاست جهانی بی تاثیر نباشد و شناخت آن ما را در ارزیابی بهتر ابعاد مسایل جهانی کمک نماید. موضوع تمایز بین قدرت سخت و قدرت نرم را برای اولین بار نای در بیش از دو دهه پیش مطرح کرد. او قدرت را به عنوان « توانایی تأثیر گذاری بر دیگران برای به دست آوردن نتایج مورد نظر خود » تعریف می کند و قدرت سخت را به عنوان نیروی اجباری می داند که از طریق القاء یا تهدید به دست می آید، در مقابل قدرت نرم ظرفیت ترغیب دیگران به انجام آنچه می خواهد است. به گفته وی، قدرت نرم مبتنی بر جذابیت و تقلید است و در ارتباط با منابع نامشهود قدرت مانند فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها قرار دارد. (Nye, 2009: 63)

اثربخشی رویکردهای قدرت سخت و نرم بستگی به دسترسی به منابع قدرت دارد. کشورهای بزرگی مانند ایالات متحده آمریکا یا روسیه که درآمد ملی بالاتری دارند، از نظر مالی قادر به حفظ نیروهای مسلح بزرگ هستند و سایر کشورها را از نظر اقتصادی تحت فشار قرار می دهند. اما برای کشورهای کوچکتر، بدست آوردن ابزارهای سنتی قدرت

سخت‌تر می‌باشد. در حالی که دسترسی به منابع قدرت نرم به اندازه یک کشور کمتر بستگی دارد. همانطور که نمونه نروژ نشان می‌دهد، کشورهای کوچک شاید نتوانند در حوزه قدرت سخت خود را ارتقا دهند، اما قطعاً توانایی ایجاد قدرت نرم را دارند.

(Philipp and Wagner, 2014: 2-4)

در عین حال برخی از استراتژی‌های سیاست خارجی دولت‌ها ممکن است به عنوان ترکیبی مؤثر از دو قطب زنجیره قدرت نرم و سخت باشد. در حال حاضر به عقیده اسمیت-ویندزور مرزهای اندکی بین قدرت سخت و نرم وجود دارد. نیروهای مسلح می‌توانند با نمایش و بکارگیری وسایل نظامی، در عملیات‌های صلح‌آمیز بشردوستانه مشارکت کنند و قدرت نرم یک دولت را تقویت کنند. به عبارتی استفاده از نیروهای مسلح نباید در قطب مقابل قدرت نرم دیده شود. (Smith-Windsor, 2000: 53)

(54) این ایده با عنوان «قدرت هوشمند» مطرح شده است. آرمیتاژ و نای در سال ۲۰۰۷ اعلام کردند که قدرت هوشمند از منابع هر دو قدرت سخت و نرم استفاده می‌کند. آنها این مفهوم را به عنوان رویکردی تعریف می‌کنند که در عین حال که بر ضرورت داشتن یک ارتش قوی تأکید دارد، سرمایه‌گذاری‌های زیادی را در اتحادیه‌ها، مشارکت‌ها و نهادها انجام می‌دهد. (Armitage and Nye, 2007: 7)

برخی معتقدند که در عصر رقابت قدرت‌های بزرگ، قدرت نرم نمی‌تواند همچنان نرم بماند و به «قدرت برنده» تبدیل می‌شود؛ در حالی که قدرت نرم از جذابیت ناشی می‌شود، قدرت برنده ناشی از پرورش تصویر مثبت در مورد خود و همچنین فعالیت‌های دستکاری شده و اطلاعاتی است که مخاطبان خارجی را هدف قرار می‌دهد. به عبارتی دیگر تلاش برای ایجاد یک تصویر مثبت در مورد خود به صورت عمدی و استراتژیک کار چندان

اشتباهی نیست، اما اگر دولتی این کار را انجام دهد تا موقعیت بیشتری در مقابل رقبای خود کسب کنید و اگر فعالیت‌های قدرت نرم راه را برای دستکاری اطلاعاتی هموار کند، خط تمایز بین قدرت نرم و قدرت برنده مبهم می‌شود. هنگامی که قدرت نرم به عنوان ابزاری در رقابت بین دولت‌ها بکار گرفته شود، دیگر نمی‌تواند به عنوان کوشش‌های نرم و بی‌گناه برای ملت‌ها در نظر گرفته شود. (Oguzlu, 2020: 1-3) البته قدرت برنده در مقایسه با قدرت نرم و قدرت هوشمند جایگاه مستحکمی در مطالعات بین‌المللی ندارد و بیشتر تلاشی بوده که توسط برخی از محققان در ایالات متحده صورت گرفته تا از طریق آن از قدرت‌گیری فناورانه و اطلاعاتی چین و روسیه در غرب مقابله نمایند.

در این میان شیوع ویروس کرونا رقابت بین ایالات متحده و چین را به شدت افزایش داده است و آنچه که نتیجه نهایی این رقابت رو به رشد را رقم می‌زند، این مساله است که پیروان چین و ایالات متحده در سال‌های آینده چه تعداد خواهند بود. همچنین واکنش‌های این دو قدرت نسبت به این بحران و چگونگی مدیریت آن موضوعی تعیین‌کننده در عرصه سیاست جهانی است. ایالات متحده و چین درگیر تبلیغات گسترده در مورد اقدامات انجام شده برای شکست کرونا هستند. اما حقیقت غم‌انگیز این است که هنوز نمی‌توان در مورد صحت و حقانیت روایاتی که دولت‌های آمریکا و چین در سراسر جهان مطرح می‌کنند، قضاوت کرد. چرا که بخشی از این روایات در خدمت فراهم نمودن چهره‌ای مردم‌پسند در قالب قدرت نرم هستند. آیا کرونا باید یک ویروس چینی نامیده شود همچنان‌که رئیس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ، آن را مطرح کرده است. آیا چین به دیگران در از بین بردن ویروس به عنوان یک شهروند خوب بین‌المللی کمک می‌کند یا دیپلماسی و کمک مالی ماسک چین به کشورهای نیازمند با هدف بهبود تصویر لکه‌دار چین در روزهای

ابتدایی شیوع کرونا است. از سوی دیگر آیا دیپلماسی واکسن ایالات متحده را باید در قالب بهداشت و سلامت جهانی قرار داد و یا اینکه آن‌را باید بخشی از سیاست توسعه قدرت نرم این کشور تصور نمود. کدامیک از الگوهای حکمرانی چینی یا آمریکایی عملکرد بهتری در مواجهه با همه‌گیری کرونا داشته‌اند. همچنین در مورد عملکرد سازمان بهداشت جهانی چگونه می‌توان قضاوت کرد. آیا این سازمان، همانطور که برخی از مبتلایان چین معتقدند، واقعاً به سازمان بهداشت چین تبدیل شده است، یا اینکه نشان‌دهنده ارتقا سهم روزافزون چین در حاکمیت جهانی است.

از سوی دیگر، در ساختار میانی قدرت جهانی، کشورهای آسیایی سعی دارند بحران جهانی بهداشت، ناشی از همه‌گیری کرونا، را به فرصتی برای تقویت قدرت نرم خود و پر کردن خلاء دیپلماتیک به جای مانده از دوره ترامپ تبدیل کنند. کره جنوبی یک کمپین ملی برای برندسازی خود به عنوان کشور مهم در مبارزه با کرونا آغاز نمود و رئیس‌جمهور این کشور دیپلماسی خود را با محوریت گروه ۲۰ و ژاپن پیگیری می‌کند. شاید بتوان گفت که خط تمایز امروزی میان کشورها آن‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند؛ کشورهایی که به خوبی توانستند همه‌گیری کرونا را مدیریت کنند و کشورهایی که نتوانستند از عهده این کار برآیند. کشورهایی که با موفقیت از بحران بهداشت جهانی بیرون می‌آیند، نفوذ خود را افزایش می‌دهند، مواضع دیپلماتیک خود را تقویت می‌نمایند و سرمایه‌گذاری‌های خارجی را جذب می‌کنند. کشورهایی که نتوانستند به سرعت به کرونا پاسخ دهند و شهروندان آنها از دستورالعمل‌های بهداشت ملی پیروی کردند، در دوره پساکرونا یک مزیت خواهند داشت. باید خاطر نشان کرد که تأثیر اقتصادی این همه‌گیری تقریباً به همه مشاغل اروپا و آمریکا آسیب زده است، درحالی‌که قدرت تثبیت شده شرکت‌ها، مردم و

دولت‌های آسیایی باعث تقویت شهرت جهانی آنها شده و احتمالاً در آینده به اهداف سرمایه‌گذاری‌های خارجی بیشتری تبدیل خواهند شد. مثلاً کره جنوبی در شاخص قدرت نرم در سال ۲۰۱۹ نمره پایینی داشت، اما احتمالاً بعد از گذر از بحران کرونا وضعیت بسیار بهتری خواهد داشت. (Attias, 2020: 1-3)

اما آنچه که می‌توان گفت این است که ارزیابی هر روزه در حقیقت ادعاهای هر بازیگری در رقابت قدرت، هر روز سخت‌تر می‌شود. چند قطبی شدن نظام جهانی این مشکل را تشدید می‌کند، زیرا با افزایش قدرت مادی در بین بسیاری از بازیگران، تعداد حقایق بدیل نیز چند برابر می‌شود. در چنین شرایطی جداسازی قدرت نرم از قدرت برنده از هر زمان دیگری سخت‌تر شده است. از آنجا که قدرت جذب برای نتیجه‌نهایی مسابقات مختلف در سرتاسر جهان حیاتی‌تر است، بسیاری به طور فزاینده آن را به عنوان آخرین ایستگاه قدرت دستکاری می‌کنند. (Oguzlu, 2020: 1-4) لذا بحران جهانی ناشی از همه‌گیری کرونا نه تنها قدرت سخت را تحت تاثیر قرار داده است، بلکه قدرت نرم را نیز متاثر ساخته و حتی برخی دولت‌ها را متقاعد نموده تا به سمت بکارگیری قدرت برنده حرکت کنند.

نتیجه‌گیری

در مطالعات سیاست جهانی، مساله بیماری‌ها موضوعی است که تاکنون در دستورکار بین‌المللی قرار نگرفته است. اما اکنون منبع عمده نگرانی دولت‌ها همه‌گیری کرونا است. با وجود این، جامعه جهانی نشان داده است که از تصمیم‌گیری قاطع در مورد این بحران اکراه دارد. همان‌طور که ذکر شد، دیدگاه دولت‌گرا از مفهوم امنیت برای ارتقا و جلب توجه نسبت به سلامت به عنوان یک موضوع با اهمیت استفاده می‌کند، تا به عنوان بخشی از

سیاست خارجی و دفاعی دولت‌ها در نظر گرفته شود. این رویکرد نشان می‌دهد که چگونه دولت‌های ضعیف باعث ضعف سلامت شهروندان خود می‌شوند، در حالی که دولت‌های پایدار موجب ارتقا سلامتی می‌گردند. این رویکرد با استفاده از امنیتی‌سازی سلامتی به دنبال قرار دادن مسائل بهداشتی در حوزه سیاست عالی است. بر این مبنا اغلب موارد بهداشتی مانند بیماری‌های همه‌گیر را معادل تهدیدات امنیت ملی نشان می‌دهد، تا بتواند آن‌ها را، به لحاظ گستردگی و اضطرار، در مرکز توجهات سیاست جهانی قرار دهد. این رویکرد به منظور استناد به مسایل امنیت بهداشتی، بر نگرانی‌های خاص سلامتی مانند ایدز، آنفولانزا و همه‌گیری کرونا تمرکز دارد. در مقابل رویکرد جهان‌گرا بر نیازهای بهداشتی فرد به عنوان بخشی از جامعه بشری و چگونگی تأمین یا عدم تأمین این نیازها متمرکز است. طرفداران این رویکرد دولت را لزوماً مهمترین یا قانونی‌ترین بازیگر برای تأمین سلامت افراد فرض نمی‌کنند، بلکه آن‌را به عنوان یک کارگزار در کنار سایر نهادهای بین‌المللی در نظر می‌گیرند. مشکل اصلی این رویکرد این است که می‌تواند به کاهش اهمیت دولت‌ها منجر شود، که در شرایط موجود بین‌المللی، که بیشتر کشورها سیاست‌های ناسیونالیستی و حمایت‌گرا را دنبال می‌کنند، چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. صرف نظر از این اختلافات، رویکردهای دولت‌گرا و جهان‌گرا تا حدودی در حال نزدیک شدن به یکدیگر هستند، تا نحوه تفکر ما در مورد روابط بین‌المللی بهداشت را تنظیم کنند. به عنوان مثال از منظر هر دو رویکرد همه‌گیری کرونا می‌تواند به عنوان یک مسئله با اهمیت جهانی باشد، اگرچه دولت‌گراها به طور عمده بیماری‌های خاصی را در رابطه با یک جمعیت خاص در حوزه قلمرو دولت ملی مطرح می‌کنند، در حالی که جهان‌گرایان این بیماری‌ها را به عنوان یک مشکل در نوع خود تشخیص می‌دهند، صرف نظر از اینکه چه کسی و در کجا در معرض

خطر است. همانطور که به سرعت در حال گذراندن دوران کرونا هستیم، قدرت نرم نیز در حال از دست دادن معصومیت خود است و به طور فزاینده‌ای به ابزار قدرت‌های بزرگ، در رقابت‌های استراتژیک، تبدیل شده است. به هر میزان که قدرت نرم به عنوان یک ابزار استراتژیک مطرح شود، به قدرت برنده نزدیک‌تر می‌شود. در سال‌های آینده قدرت برنده به کرات و به اشتباه به عنوان قدرت نرم تعریف شده و به اسلحه‌ای در دست دولت‌ها تبدیل می‌شود و در بازی‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های بزرگ به کار می‌رود. وضعیتی که نشانه‌های آن را می‌توان در بحران کرونا مشاهده نمود. با این وجود اگرچه همه‌گیری کرونا دولت‌ها را در عرصه ملی فعال نموده است، اما در عرصه بین‌المللی هنوز اقدامات موثر چندانی در راستای اجماع جهانی رخ نداده است و هنوز نمی‌توان تحولی در دستور کار سیاست جهانی مشاهده کرد.



منابع

- (۱) دویچ، کارل. کیوهین، رابرت. نای، جوزف و دیگران (۱۳۷۵). نظریه های روابط بین الملل. ترجمه و تدوین وحید بزرگی، تهران: موسسه انتشارات جهاد دانشگاهی.
- (۲) دهشیری، محمدرضا، گلستان، مسلم (۱۳۹۵). «الگوی رفتاری قدرت های بزرگ در مدیریت بحران های بین المللی در نظام تک-چندقطبی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ۱۱، شماره ۳.
- (۳) دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۹). «نظم بین المللی پساکرونا: چیستی و چگونگی؛ به زودی شاهد دنیایی کاملاً متفاوت خواهیم بود»، پایگاه خبری تحلیلی علامه طباطبایی (عطنا)، <https://www.atnanews.ir>
- (۴) نای، جوزف (۱۳۹۹). «نه! کرونا نظم جهانی را تغییر نخواهد داد»، پایگاه خبری تحلیلی علامه طباطبایی (عطنا)، <https://www.atnanews.ir>
- (۵) وایت، برایان، اسمیت، مایکل، لیتل، ریچارد (۱۳۸۱). مسایل سیاست جهان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- 6) Armitage, R. L, Nye, J. S, (2007), CSIS Commission on Smart Power: A smarter, more secure America, Washington: CSIS Press.
- 7) Attias, Shay, (2020), Asian Soft Power Grows in the Coronavirus Era, BESA Center Perspectives Paper No. 1,520, April 6.
- 8) Buzan, Barry, Ole, Waever, Jaap, de Wilde, (1998), Security: A new Framework for Analysis, Boulder, CO: Lynne Rienner.
- 9) Davies, Sara E, (2010), What contribution can International Relations make to the evolving global health agenda?, International Affairs, No 86.
- 10) Enemark, Christian, (2007), Disease and Security: Natural Plagues and Biological Weapons in East Asia, London: Routledge.
- 11) Hackbarth, J. R, (2009), Soft Power and Smart Power in Africa, Strategic Insights, Volume 8, Issue 1.
- 12) Harari, Yuval Noah, (2020), the world after coronavirus, Financial Times, March 20. <https://www.ft.com/content/19d90308-6858-11ea-a3c9-1fe6fedcca75>
- 13) Hass, Richard N, (2020), More Failed States, How the World Will Look After the Coronavirus Pandemic, Foreign Policy, <https://foreignpolicy.com/2020/03/20/world-order-after-coronavirus-pandemic/>
- 14) McInnes, Colin J, Lee, Kelley, (2006), Health, Security and Foreign policy, Review of International Studies, Volume 32, Issue 1.
- 15) Millennium Development Goals (UNDP) (1994), <https://www.un.org/millenniumgoals/>
- 16) Nye, J. S, (2009), Understanding International Conflicts. 7. ed. New York: Pearson.

- 17) Oguzlu, Tabrik, (2020), Transformation of soft power to sharp power in post-coronavirus age, Daily Sabah. <https://www.dailysabah.com/opinion/op-ed/transformation-of-soft-power-to-sharp-power-in-post-coronavirus-age>
- 18) Phlip, Jan, Wagner, N E, (2014), The Effectiveness of Soft & Hard Power in Contemporary International Relations, May 14.
- 19) <https://www.e-ir.info/2014/05/14/the-effectiveness-of-soft-hard-power-in-contemporary-international-relations/>
- 20) Smith-Windsor, B. A, (2000), Hard Power, Soft Power reconsidered. Canadian Military Journal, Volume 1, Issue 3.
- 21) Walt, Stephen M, (1991), The Renaissance of security Studies, International Studies Quarterly, Volume 35, No 2.
- 22) Walt, Stephen M, (2020), A world Less Open, Prosperous, and Free, How the World Will Look After the Coronavirus Pandemic, Foreign Policy, <https://foreignpolicy.com/2020/03/20/world-order-after-coronavirus-pandemic/>
- 23) Youde, Jeremy, (2005), Enter the Fourth Horseman: Health Security and International Relations Theory, Whitehead journal of diplomacy and International Relations, No6.

